

بخوان

﴿یادنامہ عطا ظاہری بویر احمدی﴾

بہ کوشش: امرالہ نصر الہی و مہدی فاموری



بخوان

❦ (یادنامه‌ی عطا طاهری بویراحمدی) ❦

به کوشش
امیراله نصرالهی و مهدی فاموری



خانه کتاب
اسفند ۱۳۹۷

سرشناسه	: امرالهی، نصراله، ۱۳۵۳
عنوان و نام پدیدآور	: بخوان (یادنامه‌ی عطا طاهری بویراحمدی)/
مشخصات نشر	: به کوشش امراله نصرالهی، مهدی فاموری؛ تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۰ص: مصور، عکس.
شابک	: ۴۰۰۰۰۰ ریال: ۹-۵۰۰-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸
موضوع	: طاهری بویراحمدی، عطا، ۱۳۰۷ - - یادنامه‌ها
موضوع	: تاریخ‌نویسان ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشتنامه
شناسه افزوده	: فاموری، مهدی، ۱۳۵۹ -
رده‌بندی دیوپی	: ۹۵۵/۰۰۷۲

۶۵۷



خانه کتاب

بخوان (یادنامه‌ی عطا طاهری بویراحمدی)

به کوشش: امراله نصرالهی و مهدی فاموری
ویراستار: حمیده نوروزیان و سحر برین‌خو
ناشر: خانه کتاب
نوبت چاپ: اول، اسفند ۱۳۹۷
صفحه‌آرایی: عسگر ابراهیمی
طراح جلد: علیرضا کرمی
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹-۵۰۰-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸
ناظر چاپ: رحمان کیانی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین صبا و فلسطین جنوبی، پلاک ۱۰۸۰،
مؤسسه خانه کتاب تلفن: ۸۸۳۴۲۹۸۵

پیش گفتار

یاد مرحوم کی عطا طاهری بویراحمدی / نیکنام حسینی پور ۷

به جای مقدمه

بشنو ز لابه لای سخن ها، صدای ما / امراله نصرالهی ۹

مقالات

نگاهی مختصر به حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عطا طاهری بویراحمدی / کشواد سیاهپور ۱۳

کوچ، کوچ: تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد / جواد صفی نژاد ۳۱

نقدی بر کتاب کوچ، کوچ، عطا طاهری بویراحمدی / عزت الله سام آرام ۵۱

عطا طاهری در آئینه کوچ، کوچ / ناصر زرافشان ۶۳

کوچ، کوچ تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد / کاوه بیات ۶۹

ممیرو کتابی برای همه / افضل مقیمی ۷۳

عطا طاهری، نویسنده ای با اخلاق و منصف / جلیل نظری ۱۰۱

درخت سایه گستر ایل / مهدی فاموری ۱۱۳

آگاهی، بن مایه ای غالب در قصه های کتاب ممیرو / امراله نصرالهی ۱۳۵

عطا طاهری؛ آزاد مرد فرزانه! (در آئینه نوشته هایش) / مهدی غفاری ۱۴۳

روایتگر ناچیزها / خشایار کرمی ۱۵۹

یادی و اشاره ای از تاریخ کوچ و کتاب کوچ، کوچ / منوچهر سیف السادات ۱۶۳

عطا طاهری آفرینشگر قصه های مکتوب / حسن بهرامی ۱۷۳

دو قاب نگاه به عطا طاهری / محمدرضا شریعتی راد ۱۷۹

زندگی در کوچ، کوچ / روح الله عسکری ۱۸۵

یادداشت‌ها

- دری که بسته شد (آخرین دیدار) / هجیر تشکری ۱۹۵
- برای آن که نوشت (کوچ تاریخ به ادبیات) / امراله نصرالهی ۲۰۱
- کتابخانه‌ای بزرگ اثری به‌جا مانده از انسانی بزرگ / یعقوب غفاری ۲۰۵
- آن عاشقان شرزه / علی مندنی‌پور ۲۰۹
- کنار بنگشون / علی مندنی‌پور ۲۱۱
- سخن گفتن از دوست بعد از مرگ بسیار دشوار است / حسن حسینی‌موردراز ۲۱۵
- او به تنهایی، یک ایل بود / بهمن ایزدی ۲۱۹
- در سوگ قلم سالار خوش‌گفتار، کی عطا طاهری بویراحمدی / سیدعلی‌سینا رخشنده‌مند ۲۲۷
- اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران / صدراله فرخیانی ۲۳۱
- کی عطا طاهری؛ از آرمان‌گرایی تا واقعیت (بازگویی یک دیدار) / مصطفی‌نامداری‌منفرد ۲۳۵
- در نگین دوست داشتن / امراله نصرالهی ۲۳۷
- تو آیی در نگاهم / سیمین طاهری ۳۴۳
- چکامه‌ای در سوگ پدر / همایون طاهری ۳۴۵
- از هیچ کدامستانی دور / مهرداد طاهری ۳۴۷
- برای پدر بزرگم عطا طاهری / سپهر طاهری ۳۵۰
- پیام‌های تسلیت ۳۵۱

دل‌نوشته‌ها و اشعار عطا طاهری

- در نکوداشت روح بزرگ فرزند شایسته دنا ۳۵۹
- ای خفته ۳۶۱
- دستم را بگیر ۳۶۳
- تصاویر ۳۶۷

یاد مرحوم کی عطا طاهری بویراحمدی

سرزمین پهناور ایران با همه تنوع سرزمینی و قومیتی، مردان و زنان فرهنگ‌ساز بسیار دارد. کسانی که به تنهایی وظایف یک نهاد را بر دوش می‌کشند و سعی در بازنمایی ارزش‌های اصیل تمدن ایرانی دارند. به همین دلیل است که همواره معتقد بوده‌ام ایران ما را نه با برج و باروهایش، بلکه با فرهنگ‌سازانش می‌شناسند. مرحوم کی عطا طاهری بویراحمدی یکی از این مردان فرهنگ‌ساز ایران است. با این‌که دل در گرو زادگاه خود داشت و پرورده ایل بود، اما میهن خود را از بن دندان دوست داشت و در راه اعتلای آن هیچ فروگذار نکرد. چون پرورده طبیعت بود و فرهنگ اصیل ایلی داشت، در خانه‌اش به روی همه باز بود. همه از خوان نعمتش بهره می‌بردند. از استاد ایرج افشار، ایران‌شناس نامی، و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد مسلم ادبیات فارسی، تا جوانان گم‌نام ولی جویای معرفت به خانه کی عطا رفت و آمد داشتند. هر چه داشت سخاوتمندانه با ایشان تقسیم می‌کرد. از نان و نمک تا کتاب و آخرین یافته‌های علمی‌اش را در طبق اخلاص می‌گذاشت. و این سخاوت طبیعت و ایل است. خانه‌اش بسان آرامگاه عشاق و میعادگاه دوستان و مخزن الاسرار مردم بود و چه صبورانه مسائل و مشکلات مردم را می‌شنید و به دنبال چاره‌جویی برای آن‌ها بود.

کتاب‌خوانی جدی بود و در امانت دادن آن دستی گشاده داشت. زندگی خود را صرف آموختن و آموزاندن کرده بود و در این راه هیچ دل‌سرد نشد. کتابخانه‌اش برای وی مرکز جهان بود و برای جوانان آن دیار محل معرفت‌اندوزی و عشق‌ورزی با پیر خود بود. قلمی روان و خوش‌خوان داشت و این لطف نوشته‌هایش را می‌افزود. آثارش به یک معنا حافظه تاریخی و تصویری ایل بود و در راه شناساندن آداب و

رسوم ایل منبعی گران سنگ به حساب می‌آید. زمانه خود را به نیکی درک کرده بود و سعی در شناخت درست و شایسته آن داشت. این مهم را از نحوه مراودات و تحقیقاتش می‌توان درک کرد. راستش هر چه از سجایای اخلاقی او بگویم باز نیز می‌توان گفت. کی عطا طاهری بویراحمدی آموزگار فرهیخته‌ای بود که در کوره سوزنده روزگار سوخت تا چراغی باشد فرا راه رهروانی که دل در گرو ایل و ایران دارند. او این قرن را به نام خود ثبت کرده است و آموخته آموزش داده و رازها معنا کرده است.

من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت کاؤل نظر به دیدن او دیده‌ور شدم
در همان نخستین ملاقات به بزرگواری و نیک‌کرداری او می‌شد پی برد. ساده و بی‌ریا سلوک می‌کرد و از تکلف پرهیز داشت. مهمان‌نواز و گشاده‌دست، خوش‌رو و مهربان و نیز پژوهشگر، برخی از ویژگی‌های ممتاز شخصیتی او بود. حالا که نویسنده کوچ، کوچ خودش کوچ کرده و دلتنگی را برای ما جا گذاشته است، یادش و آثار قلمی‌اش در میان ما نامیراست. هر چند از حضور فیزیکی او محروم شده‌ایم، ولی در دل ما همواره زنده است.

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افق‌های باز نسبت داشت

و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید.

نیک‌نام حسینی‌پور

مدیر عامل خانه کتاب

تهران، اسفند ۱۳۹۷

بشنو ز لابه لای سخن‌ها، صدای ما

ای کاش این یادنامه را ارج‌نامه، نام بود. که فرق است یادنامه را از ارج‌نامه. یادنامه، یادی است از رفته‌ای و ارج‌نامه، ارج و قدری است از مانده‌ای. پس یاد، یاد است و ارج، ارج. و مرد یادنامه ما را گرچه میرایی نیست اما؛ در میان ما هم نیست. او یک سال است که در گذشته است. ما را وانهاده و خود رفته است. وانهادگی ما اندر باب رفتن او، خود به آشکارگی از ما اعتراف می‌ستاند و غیاب اوست که ما را بدین اعتراف مقرر می‌دارد. و حاشا که در این میانه کسی برخیزد و قصد جای خالی او کند! او خود بود و بس. که؛ «کی» زمانه دو تا نمی‌شود. و صد البته هستند «کی»های بسیاری، در این سو و آن سو، بی‌نام اما پرطمطراق، بی‌شکوه، اما پر هیاهو. و «کی» زمانه ما نه بی‌نام بود و نه بی‌نشان. هم نام داشت و هم نشان. نشان‌اش را نخست می‌توان در سیمای آن در کهنه هماره بازاش دید. دری گشاده به روی دشمن و دوست. در «کی‌بانو» دید. همان زنی که در زمستانی سخت، به دور از شوی آگاه خویش، زندگی را به قلمرو شوم جهل وانهاد و رفت؛ در میرو آن پسرک میرایی که تنها هفت بهار را پشت سر گذاشته و به تنها مرغ سپیدش دل بسته بود؛ در «سوار نیمه شبی» که رو به سپیده دم انقلاب و به امیدی اسب می‌دواند؛ در «کی‌نی‌نواز»ی که هرگز هنرش را در گوش خان به زمزمه ننشست؛ در سیمای آن «درختی» که هرگز اش کشته و فکنده نمی‌خواست؛ در کوچ، کوچ که از آن به وادی تاریخ پا نهاد و تاریخی که آن را به متن ادبیات آراست و نهایت، در سفرنامه چة گلگشت در وطن و دفترچه یادداشت‌های آن یار شاطر، ایران شناس بزرگ، زنده یاد ایرج افشار. سفرنامه‌ای که در چندین جای آن از کی عطا نام برده و آن را به بزرگی ستوده بود و نیز دفترچه‌ای که با نام بزرگان وادی پژوهش و فرهنگ ایران زمین، مطلا و مرصع گشته بود. بی‌هیچ گمان می‌توان در میان آن همه نام‌ها و

نشان‌ها، نشان «کی» زمانه ما را هم دید تا بدانی و ببینی که؛ آن «مرد دانش‌پرست» و «پر خرد مرد دوست» از خیل خوب‌کاران بود و رستگاران. و ما دوستداران آن «مرد تحمل» در این یادنامه گرد آمده‌ایم تا به قدر همت و فرصت خویش، او را در آینه نگاه خود معنا کنیم. در این سیاق اگر در کتاب با شخصیت‌های گونه‌گون و چه بسا متضاد و متناقضی از نظر ایده و عقیده روبرو می‌شویم، چندان جای تعجبی نخواهد بود. و ما به پیروی از پراکسیس اجتماعی و عرفی آن مرد «از تعادل سرشار» و آن رند قلاش سده‌های نخستین آزادگی و عرفان، آموختیم که هر کس خانه کوب درگاه نیازیش باشد «تان» اش دهیم و از «ایمان» اش مپرسیم. بر این نگره، هر کس که از خود تمایلی نشان می‌داد تا در باب آن مرد، مرقومه‌ای بنگارد، پذیرایش گشتیم. صد البته گردآورندگان این مجموعه لزوماً با نگاه و نظر نویسندگان کتاب، نه در باب «کی» زمانه که حکایت‌اش از لونی دیگر است، بل در ساحت‌های دیگر فکر و عقیده، هم نظر و هم رأی نیستند. کار ما در این میان شاید جمع نمودن کلکسیون از طیف‌های گونه‌گون افکار و اندیشه‌ها بوده است. با در نظر داشتن این گسل‌ها، گسست‌ها و فاصله‌های فکری، آنان را در این کتاب در همنشینی و همسایگی آن مرد نشانده‌ایم. حتم دارم که آن مرد کار خود کرده است. و آن توافق در باب صداقت و راست کرداری انسانی است که دشمن و دوست بر آن پیمان بسته‌اند. چه بسا آنان به این مرد که رسیدند چاره‌ای جز این توافق نداشته‌اند. بزرگانی که هر کدام به سابقه دوستی و آشنایی‌ای که با آن عزیز داشته‌اند، حاضر شدند ما و دوستداران آن مرد را به مهر بنوازند. پس سپاس‌گزار مهر بی‌دریغ همه آنانیم. با این همه اما، چنین یادکردی از آنچنان مردی، بی‌نقص نخواهد بود.

لیک چه می‌توان کرد اگر ما تهیدستان رفته در بازار، پر ناشده دستار به کوی خویش بازگردیم. اما چنانچه توانسته باشیم صدا و یا صداهایی از او را در لابه‌لای سخن‌های این یادنامه، شنیده و در گوش‌هایی فرهمند زمزمه کنیم، خشنودیم. و ما همین قدر توانستیم ...

ام‌الہ نصر الہی

شیراز، یکم اسفندماه یک‌هزار و سیصد و نود و هفت

❖ (مقالات) ❖

نگاہی مختصر به حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عطا طاہری بویر احمدی

• کشواد سیاہپور

در این مقاله، به گونه‌ای گزیده و مختصر حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عطا طاہری بویر احمدی (۳۰ تیر ۱۳۰۶ - ۹ فروردین ۱۳۹۷) تا سقوط سلسله پهلوی و پیروزی انقلاب، بررسی و تبیین شده است. بیان زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وی پس از انقلاب، خود داستان مفصل دیگری است که در این مختصر نمی‌گنجد. انشاءالله، در کتابی که در دست تألیف است، به موارد مهم و اساسی - قبل و بعد از انقلاب - پرداخته خواهد شد.

پدر و مادر

پدرش کی مکی‌فرزند کی محمدزکی، که هردو از ناموران و سرشناسان ایلات کهگیلویه و بویراحمد در دوره‌های قاجار و پهلوی بودند و ریاست طایفه طاس‌آمدی (= طاس احمدی = تاسیداحمدی؟) را برعهده داشتند. روایتی عمومی در باب پدرش، بدین گونه نظم و اشاعه یافته بود که: «پسر باید یکی باشد؛ یکی هم مکی باشد؛ مکی کی محمدزکی باشد». مادرش، بی‌بی مہتاب فرزند کریم‌خان بویراحمدی ملقب به بهادرالسلطنه، از زنان نامدار ایل بویراحمد، که با شکیبایی و درایت به پرورش و تربیت عطا طاہری پرداخت و نقش اساسی را در بزرگ کردن و نیک‌نام نمودن وی داشت.

بخوان

﴿بیادنامه‌ی عطا طاهری بویر احمدی﴾

تولد ۳۰ تیر ۱۳۰۶ (۲۲ محرم الحرام ۱۳۴۶)

با وجودی که مرحوم کی عطا طاهری در کتاب کوچ، کوچ سال تولد خود را «خردادماه ۱۳۰۷ خورشیدی» ذکر کرده (طاهری، ۱۳۸۸: ۹) ولی با مصاحبه‌های متعدد این جانب با ایشان، معلوم شد که تاریخ تولد وی «۲۲ محرم الحرام ۱۳۴۶» است. زیرا بنا به نقل صریح وی، پدرش مرحوم کی مکی در حاشیه قرآنی خانوادگی و به دست خط خودش، زمان دقیق تولد پسرش را ۲۲ محرم الحرام ۱۳۴۶ ضبط کرده است.

سبب نام‌گذاری

آن گونه که کی عطا طاهری - رحمة الله علیه - نگاشته و در مصاحبه‌های متعدد بر آن تاکید می‌کرد، گویا نام «امیر لشکری به نام عطاپور» که در همان سال‌ها، به حوزه کهگیلویه و بویر احمد آمده بود، مورد توجه «پدر و مادرش» قرار گرفته و «عطا» را به اسم او گذاشته‌اند (رجوع شود: همان: ۱۰).

تولد خواهرش آفتاب (احتمالاً اردیبهشت ۱۳۰۸)

قتل پدر (اردیبهشت ۱۳۰۹)

پدر طاهری در اردیبهشت ۱۳۰۹ به دست یکی از برادران ناتنی‌اش به نام «محمدعلی و به تحریک خان‌های گرمسیر و دولتیان» (همان: ۱۷) و به‌ویژه برادر ناتنی دیگرش «کی‌رستم» (همان: ۱۹) کشته شد.

نجات از مرگ (اردیبهشت ۱۳۰۹)

وقتی برادر ناتنی کی مکی، او را در خواب به تیر بست، عطا طاهری که میان پدر و مادر خوابیده بود، توسط پدرش کی مکی که او را میان پاهایش پنهان کرده بود، از تیرها نجات یافت.

ہجرت مادر و فرزند ان به بویر احمد سردسیر (احتمالاً خرداد ۱۳۰۹)

مادر کی عطا پس از انجام مراسم عزاداری شوی سرشناس خویش، دست کودکان را گرفت و به همراه دوستداران و دلسوزان شوهر و خانواده اش مهاجرت اجباری و کوچ از گرمسیر به سردسیر بویر احمد را آغاز کرد. مادر و فرزند ان در بویر احمد سردسیر بودند که در مردادماه ۱۳۰۹ یورش لشکر ده هزار نفری نظامیان رضاشاه به فرماندهی امیر لشکر شیانی، به منطقه بویر احمد آغاز شد و سرانجام در تنگ تامرادی با شکست نظامیان خاتمه یافت.

بازگشت موقت به گرمسیر (مهر ۱۳۰۹)

در اواخر شهریورماه که ساکنان سرحدنشین (= سردسیر) به سوی گرمسیر کوچ می کردند مادر و دو فرزند خردسالش بازگشتند و سرانجام، جسد کی مکی را از دخمه بیرون آوردند و در روستای «نیمدور» باوی به خاک سپردند.

اسکان اجباری و دائمی در تل خسرو (بهار ۱۳۱۰ تا پاییز ۱۳۱۷)

بی بی مہتاب مادر ظاہری ہمزمان با حاکمیت نظامیان در تل خسرو بویر احمد سردسیر و اسکان اجباری بخشی از ایل بویر احمد در تل خسرو، بالاجبار در آن جا ساکن گردید. زیرا، دیگر امکان اقامت در میان طایفه شوهرش، مهیا نبود.

مرگ آفتاب (احتمالاً بهار ۱۳۱۴)

با توجه به این که آقای ظاہری سن خواہرش «آفتاب» را در موقع مرگ ۶ سال ذکر می کند، می بایست زمان فوت وی بہار ۱۳۱۴ باشد. عامل مرگ «آن دختر شش سالہ زیبا، آن چابک کودک آتشپارہ (همان: ۴۳) سرماخوردگی و تب شدید بود. البتہ دایہ موقتی وی بہ نام گلی جان، دختر را کہ از شدت درد آرام و قرار نداشت، نیز با «شکون» آزرده و «شکنجہ» کرده بود» (همان: ۴۴-۴۵).

تحصیل در مدرسہ سعدی تل خسرو (مہر ۱۳۱۴ تا خرداد ۱۳۱۷)

در شہرک تل خسرو، مدرسہ‌ای بہ نام «سعدی» از سال ۱۳۱۱ بنیان گذاشتہ شد و طاہری، سال‌های اول، دوم و سوم ابتدایی را از مہر ۱۳۱۴ تا خرداد ۱۳۱۷ در این مدرسہ گذراند.

اعدام دایی‌های طاہری و برادران مادرش (پاییز ۱۳۱۳)

غلامحسین خان و سرتیپ خان، فرزندان کریم خان بہادرالسلطنہ بویراحمدی بودند کہ بی بی مہتاب خواہر تنی آن‌ها بود. سرتیپ خان، پس از قتل کی لہراس (= لہراسب) جنگجوی نامی بویراحمدی‌ها در اواخر آذرماہ ۱۳۰۹، بہ ناچار تسلیم حکومت شد و بہ ہمراہ سردار اسعد - وزیر جنگ رضاشاہ - بہ تہران رفت. وی از ۱۳۱۰ تا زمان اعدام در پاییز ۱۳۱۳ در تہران تبعید و تحت نظر بود. برادرش غلامحسین خان تبعید نشد و در تل خسرو ماند و حتی بہ عنوان نخستین رئیس بلدیہ (= شہرداری) انتخاب گردید. با این حال، بہ محض اعدام خوانین عشایر در تہران، کہ دو تن از آن‌ها سرتیپ خان و شکراللہ خان بویراحمدی بودند، غلامحسین خان (دیگر دایی عطا طاہری) را کہ سرپرست جمع کثیری از خانوادہ کریم خان بہادرالسلطنہ بود، با آمپول ہوا و بہ دست پزشکی شہرک تل خسرو (بہ نام ناصرالحکما) از بین بردند. طاہری مثل دیگر اعضای خانوادہ غلامحسین خان، بہ ہمراہ مادرش شاہد عینی از بین بردن غلامحسین خان بود و کاری از دستشان بر نمی آمد (رجوع شود: همان: ۲۳-۲۴).

ازدواج مجدد مادر (سال ازدواج از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵؟)

بی بی مہتاب کہ در اوج جوانی، شوہر شہیر، دختر نازنین و برادران عزیز خود را از دست دادہ بود - محزون و مغموم - فقط دل بہ پسرش عطا بستہ بود و رغبتی بہ ازدواج مجدد نداشت. اما با صلاحدید بی بی‌های خانوادہ و دگر خویشان، بہ درخواست ازدواج ملا بہمن قایدگیوی - کہ در این زمان مشہور و مورد احترام حکومتیان و مردم بود -

پاسخ مثبت داد. این ازدواج نیز در نیمه سال ۱۳۱۶ با قتل ملابهمن به دست یکی از عموزاده‌هایش، پایان یافت و مادر آقای طاهری که از ملابهمن فرزند دختری داشت، به تل‌خسرو نزد پسرش عطا و دیگر اعضای خانواده کریم‌خان بازگشت و طاهری را «از درد فراق و هجران طولانی» نجات بخشید (همان: ۴۵-۴۶).

در نزد ترکان کشکولی (تابستان ۱۳۱۷ تا اسفند همان سال)

طاهری به درخواست عمه مادرش به نام «بی‌بی زینب خانم» (خواهر کریم‌خان بهادرالسلطنه) که زن حاج عباس علی‌خان کشکولی بود و از او فرزندی نداشت، با اجازه مادر به محل سکونت کشکولی‌ها در کاکان عزیمت کرد. وی ایام تابستان را در کاکان گذراند و پس از آن همراه کشکولی‌های کوچ‌رو به روستای «جَوَرگ» در بیضای فارس رفت. در این مدت تقریباً شش تا هشت ماهه، زبان ترکی قشقایی را فرا گرفت و به راحتی با ترک‌ها صحبت می‌کرد.

در نزد ترکان فارسی‌مدان (اسفند ۱۳۱۷ تا تیر ۱۳۱۸)

مادر آقای طاهری که مدتی پس از عزیمت پسر به کاکان، دختر دیگرش - از ملابهمن قائد گیوی - را از دست داده بود، افسرده و غمگین در تل‌خسرو شروه و غمانه می‌سرود. یکی از خواهرانش به نام «بی‌بی عذرا» - زن امان‌الله‌خان فارسی‌مدان - که از پادنا به تل‌خسرو آمده بود، راضی‌اش کرد که با هم به روستای «دایین» کازرون - منطقه قشلاقی بخشی از فارسی‌مدان‌ها - نقل مکان کنند. بی‌بی ماهتاب که اکنون بیش از ۶ ماه بود، عطا را ندیده بود، رنجور و غمین از خواهرش خواست که قاصدی از دایین کازرون به بیضای فارس فرستد و عطا را نزد او بیاورد. پیک همسر خان که «پیرمردی سپید موی و مهربان» بود، در اسفندماه ۱۳۱۷ عطا را از بیضای به سمت کازرون برد.

در شهر شیراز (اردیبهشت تا نیمه تیر ۱۳۱۸)

طاهری و مادرش، پس از آن که اسفند ۱۳۱۷ و فروردین ۱۳۱۸ را در دایین کازرون گذراندند، اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۸ همراه کوچ فارسی‌مدان‌ها که از کنار شیراز می‌گذشت، وارد شهر شیراز شدند و در مسجد بردی (= قصر دشت) در خانه دو طبقه و باصفای خان کشکولی - حاج عباس علی‌خان شوهر عمه بی‌بی ماهتاب - سکونت گزیدند. آن‌ها تا نیمه تیرماه در شیراز بودند و پس از آن راهی تهران شدند.

در پایتخت کشور (نیمه تیرماه ۱۳۱۸ تا پاییز ۱۳۲۰)

طاهری به همراه مادرش سوار ماشینی شدند که جمع زیادی مسافر را از شیراز به تهران می‌برد. «تهران شهر افسانه‌ها، شهر شاه‌نشین، شهر جادو، شهر از ما بهتران و ...» (همان: ۵۱). هنوز چند هفته‌ای وارد تهران نشده بودند، که جنگ جهانی دوم آغاز شد. طاهری و مادرش، بیش از دو سال در تهران بودند و در این مدت طاهری کلاس چهارم و پنجم ابتدایی را با موفقیت گذراند. اما چون شناسنامه نداشت، مدرک تحصیلی بدو ندادند. در مدتی که در تهران بودند وقایع تلخ و شیرین بسیاری برای طاهری رخ داد که بخشی از آن را در کتاب کوچ، کوچ ثبت کرده است. از نخستین حضور در سینما میهن و تماشای فیلمی که لورل و هاردی در آن بازی می‌کردند، تا بیماری حصه که او را تا سرحد مرگ برد. همچنین کسب رتبه اول کلاس چهارم و مقام ممتاز کلاس پنجم و عدم دریافت کارنامه و مدرک و نیز خریدن و خواندن کتاب‌های غیردرسی نظیر معانی گل‌ها و گرازیلای لامار تین که از دختر خاله‌اش پریوش به عاریت گرفته بود. پریوش را مادر و خاله طاهری قبل از این که یکدیگر را دیده باشند، نامزد کرده بودند. در مدت بیش از دو سال تهران، از همان روز اول تا لحظه برگشت پریوش راهنما و معلمی دلسوز برای عطا شده بود. هم زبان فارسی را به او می‌آموخت و هم الفبای فرانسه را. در واقع، «با او به بسیاری از قواعد و آداب زندگی در شهر آشنا» شد و «بچه شهری» گردید (همان: ۵۹).

سقوط دیکتاتور (شهریور ۱۳۲۰)

جنگ جهانی دوم از همان موقع که طاهری و مادرش رو سوی پایتخت گذاشتند شروع گشته و به تدریج تبعات آن ایران را دربر گرفته بود. تقدیر چنین رقم خورد که دیکتاتور قدر قدرت ایران - رضاه‌شاه - که خود و نظامیان‌ش آن همه خشونت و سخت‌گیری نسبت به عشایر و شهریان داشتند؛ در اندک روزی، به دست اربابان قدر قدرتش با خفت و خواری خاکسار گشت و شوکتش شکست. اربابان، او را از اریکه قدرت پایین کشیدند و از خانه و کاشانه‌اش اخراج کردند. در این ایام طاهری هم روزنامه‌ها را می‌دید و هم صدای خنده و خوشحالی مردم پایتخت را در پی سقوط دیکتاتور می‌شنید. در واقع «همه جا مملو از انسان‌های شاد و آزاد و شگفت‌زده بود» (همان: ۷۴). طاهری برای نخستین بار دخترانی را می‌دید که «روزنامه می‌فروختند [و] قسم می‌خوردند که شاه فرار کرده است. این روزنامه را بخیرید، تمام می‌شود. پشیمان می‌شوید. فوق‌العاده تاریخی است. تاریخ روز آزادی است...» (همان: ۷۴).

به علاوه، طاهری چهارده ساله، روزی که بیگانگان محمدرضا شاه را به جای پدر نشانند و در مجلس شورای ملی معرفی کردند، از نزدیک شاهد رخداد‌های بیرون مجلس بود و می‌دید و می‌شنید که: «شخصی کنار دیوار به رفیقش چنین می‌گفت: «این سرداران را می‌بینی، همان‌هایی هستند که مملکت را بدون انداختن تیری، به دشمن سپردند و هزاران سرباز را تشنه و گرسنه در بیابان‌ها رها کردند و خود را با چادر نماز و لباس زنانه به پایتخت رساندند یا به زادگاه مربوطه گریختند.» از یک طرف جمعی که می‌گفتند آن‌ها درجه‌داران نظمیه و امنیه ملبس به لباس مردمند، با هم فریاد می‌زدند و هورا می‌کشیدند: «زننده باد شاه جوان. زننده باد محمدرضا شاه!». از هر طرف مردم، آن موج عظیم خروشان، در برابر سرنیزه‌های متصل به تفنگ، نعره می‌زدند و فریاد برمی‌آوردند: «مرگ بر شاه. عاقبت گرگ زاده گرگ شود. ما او را نمی‌خواهیم او چرچیلی است. لندنی است. ما او را نمی‌خواهیم.»

خروج از تهران (پاییز ۱۳۲۰)

مادر طاهری که آخرین خانزاده بویر احمدی بود، که - البته به دلخواه - وارد تهران شده بود، اولین کسی از این خاندان بود که تهران را رها کرد و جمعی از خویشان را با خود به شیراز و بویر احمد کشاند. بی بی مہتاب علاوه بر پسرش عطا، مہین تاج دختر برادرش و نیز بی بی گلابتون و مادر زن ملاقیاد سی سختی را همراه خود داشت. آن‌ها از تهران به اصفہان و شیراز رسیدند و سپس از طریق اردکان فارس وارد تل خسرو شدند.

سیارہ‌ها و غارت شہرک تل خسرو (اواخر پاییز و یا زمستان ۱۳۲۰)

سیارہ‌ها، کہ «تفنگچیان مزدور حکومت از افراد ایلی» بودند (همان: ۲۲)، سال‌ها بود کہ در خدمت حاکمان نظامی تل خسرو بہ آزار و اذیت ہر کس کہ دوست داشتند، می‌پرداختند. از وظایف آن‌ها، ظاہراً حفظ نظم و امنیت محل، تعقیب و از بین بردن یاغیان، جلوگیری از دزدی و تعقیب و دستگیری سارقان، اسکان اجباری طوایف، برچیدن سیارہ‌چادرها و مواردی از این دست بود. این ماموران و حافظان نظم و امنیت کہ سال‌های اولیه حکومت نظامی در تل خسرو شکل گرفته بود، مدتی پس از سقوط رضاشاہ، در تکاپو افتادند کہ شہرک تل خسرو را غارت کنند. طاهری کہ در این زمان ساکن تل خسرو بود، بہ تفصیل و دقت، فاجعہ غارت و ویرانی شہرک تل خسرو را مکتوب کردہ است. سیارہ‌های محلی، بہ رہبری و سرپرستی «ملاولی پناہی» دست بہ این اقدام زدند و تا زمانی کہ با اتمام حجت «کی علی خان» و «کی ولی خان»، مواجہ نشدند و شعلہ جنگ داخلی بالا نگرفت، تل خسرو را رها نکردند. در واقع، حافظان ظاہری نظم، خود منشأ غارت و بی‌نظمی شدند و یاغیانی کہ تا چند روز قبل تحت تعقیب ہمین سیارہ‌ها قرار داشتند، اکنون مانع غارت و بی‌نظمی می‌شدند (برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: طاهری، همان: ۸۸-۹۱).

طاہری سرگردان میان علیا و سفلی (۱۳۲۴-۱۳۲۱)

در طی سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ که تقسیم‌پندی سنتی بویراحمد علیا و سفلی، یکبار دیگر رواج چشمگیر یافت و تبعات خونین به دنبال داشت، طاہری نوجوانی بود کہ سنین ۱۵ تا ۱۸ سال را طی می‌کرد. او کہ مادرش از خوانین بویراحمد علیا بود و طایفہ پدرش جزو بویراحمد سفلی، مدتی میان علیا و سفلی سرگردان و پریشان روزگار بود و با قاطعیت نمی‌توانست یکی را انتخاب کند و سکون یابد. در این ایام، خونین‌ترین و غمبارترین اختلافات و جنگ‌ها میان بویراحمد علیا و سفلی رخ داد و وحدت ایللی بویراحمد را برای همیشه بر باد داد. عامل اصلی آن، عبداللہ خان ضرغام پور بہ ہمراہی مستشار مطمئن و سپہسالار مؤثر و موثق او - ملاولی پناہی - بودند، کہ ہم در بویراحمد علیا و ہم بویراحمد سفلی جنگ‌های ویرانگری برپا کردند (رجوع شود: همان: ۳۲۱-۳۲۰ و ۳۶۲-۳۵۹).

دیدار برادر و خواہر (اردیبہشت یا خرداد ۱۳۲۱)

عطا طاہری، برادر و خواہری بہ نام‌های سالار و صدری داشت، کہ از مادر دیگری بودند و همچون او و خواہرش آفتاب، ایام کودکی را می‌گذراندند کہ پدرشان کی‌مکی کشتہ شد. بہ طور قطع از سال ۱۳۱۰ بہ بعد، این جمع خواہر و برادر ناتنی بہ اجبار و ضرورت زمان و زندگی از ہم جدا گشتہ بودند و اکنون بیش از ۱۰ سال بود کہ یکدیگر را ندیدہ بودند. مادر سالار و صدری، از طایفہ طاس احمدی بود و در نزد خویشان در طایفہ مانده بودند. دیدار طاہری با برادر و خواہرش - برای نخستین بار و پس از سال‌های طولانی - بسیار احساسی و پر از مهر و شوق و گریہ بود (رجوع شود: همان: ۱۳۱-۱۳۰ و ۱۸۱-۱۸۰).

سوّمین ازدواج مادر (تابستان ۱۳۲۱)

پسر دایی‌های طاہری بہ نام‌های محمدحسین خان و ناصر خان با مشورت کی‌ولی

خان و کی علی خان و «بی بی های» خانواده کریم خان بهادر السلطنه، برای تحکیم قدرت و موقعیت خویش، به انجام ازدواج های سیاسی مبادرت می کردند. از جمله، عمه شان بی بی ماهتاب - مادر آقای طاهری - را بالاخره مجاب کردند با «کی ماندنی جهان بین قائد گیوی» ازدواج کند. هرچند، طاهری رضایتی از این کار نداشت، اما، ممانعت شدید ایجاد نکرد و مادرش پی تقدیر دیگری رفت.

مهاجرت به ممسنی (پاییز ۱۳۲۱)

حسین قلی خان رستم، خان رستم ممسنی، از خویشان طاهری و خان های بویر احمد بود و خواهرش «پریوش» را - خاله ها - نامزد طاهری کرده بودند. در ممسنی و به پیشنهاد آقای طاهری، حسین قلی خان معلمی از کازرون فارس آورد و طاهری به همراه جعفر قلی پسر حسین قلی خان نزد آن معلم «کتاب های پنجم ابتدایی» را خواندند و از فردی به نام «ستودگان پسر عموی دکتر لطفعلی صورتگر» شیوه «عکاسی» کردن را فرا گرفتند (همان: ۲۰۷). چند ماهی از کلاس درس دو نفره طاهری و پسر خان ممسنی نگذشته بود که با فرار پسر خان و گریز از درس خواندن، مدرسه تعطیل شد.

شکست مرگ (خرداد ۱۳۲۲)

طاهری تا زمان فوت (۹ فروردین ۱۳۹۷) که قریب ۹۱ سال عمر کرد، بارها «مرگ» را «شکست» داد. یکی از موارد متعدد «شکست مرگ» - اصطلاحی که خود در کتاب کوچ، کوچ از آن استفاده کرده - در خردادماه ۱۳۲۲ و به دنبال «تب و لرز شدید» که (تَوَگپ خوانده می شد) رخ داد، که تا مرز مرگ پیش رفت؛ اما با کمک مادر و «آقا صدرا ملک حسینی» - روحانی حکیم و دانا - نجات یافت (همان: ۲۲۶).

سرایش شعر (۱۳۲۲)

نخستین شعر را درباره تولد «کشواد» پسر کی حمدالله بهادر تامرادی سرود.